

# فصل هشتم - رابطه ادبیات با هنرهای نمایشی





## رابطه ادبیات با هنرهای نمایشی

هنر نمایش را «مادر همه هنرها» نامیده‌اند زیرا در آن، همه هنرها حضور دارند و تشریح مساعی می‌کنند. شعر، موسیقی، نقاشی، حرکات موزون، معماری و... هر کدام به تنهایی یک هنر کامل به شمار می‌روند اما هنگامی که به عرصه هنر نمایش وارد می‌شوند، به عنوان یک عنصر تشکیل‌دهنده این هنر انجام وظیفه می‌کنند.

محققان سابقه نمایش در ایران را گاه تا زمان اشکانیان پیش برده و شواهدی بر حضور این هنر به شکل ابتدایی آن، ارائه کرده‌اند. از جمله، به تعزیه‌نامه و نمایشنامه‌ای به نام «یادگار زیران» اشاره می‌کنند که از دوره اشکانی برجا مانده و خط و زبان آن پارسیک (=پهلوی ساسانی) است. داستان این نمایشنامه، بیان جنگ پادشاه ایران (گشتاسب) با پادشاه خیونان (ارجاسب) است و ماجرای کشته شدن برخی از نزدیکان گشتاسب و بسیاری از سپاه ارجاسب و در نهایت پیروزی گشتاسب را شرح می‌دهد. از زمان ساسانیان نیز متنی درباره نمایش باقی مانده که در کنار رقص و آواز جای دارد و «پتواژ» نامیده می‌شود. «پتواژگفتن» نامی است که ساسانیان به هنر نمایشی خود داده بودند و بازیگر آن «پتواژگوی» و به تعبیر امروزی «پاسخ‌گوی» خوانده می‌شد.

از قرن دوم هجری، عده‌ای معدود از مردان هنر و قلم، به خلق آثار تمثیلی و حماسی و مضامین مربوط به شرح دلاوری و فداکاری شهدای کربلا روی آوردند و بدنبال این حرکت، واژه‌های شبیه‌خوانی و تعزیه در ادبیات فارسی راه یافت. «شبیه‌خوانی»، یا به اصطلاح عامه «تعزیه‌خوانی»، عبارت از مجسم کردن و نمایش دادن شهادت جانسوز حضرت امام حسین (ع) و یاران آن بزرگوار یا یکی از حوادث مربوط به واقعه کربلا بود. این تراژدیها<sup>۱</sup> (غمنامه‌ها)ی مذهبی شباهت زیادی به نمایشنامه‌های

۱ - برای درک این اصطلاح به ادامه همین بحث توجه شود.

دینی یا اخلاقی داشت که در قرون وسطی در اروپا نمایش داده می‌شد.  
تعزیه و شبیه‌خوانی ظاهراً در ایران ریشه قدیمی دارد. دیلمیان، که پادشاهان ایرانی و شیعی مذهب بودند، مظالم خلفا و داستان جانگداز کربلا را به صورت شبیه مجسم می‌ساختند اما این نمایشها صامت بود و افراد نمایش با لباس مناسب سوار و پیاده، خودنمایی می‌کردند تا آنکه بعدها تعزیه‌خوانی همراه با شعر و آواز - که در واقع یک نوع «ملودرام»<sup>۱</sup> بود - معمول گردید. شعر و نوشته این گونه شبیه خوانیها را شاعران و نویسندگانی چون ملاحسین کاشفی، رفیعای قزوینی، محتشم کاشانی، لطف‌الله نیشابوری، کاتبی ترشیزی، وصال شیرازی و ... می‌سروده‌اند.

برخی محققان اروپایی، تعزیه‌نامه‌های ما را با میزان تئاتر نویسی سنجدیده‌اند و به عنوان «ادبیات دراماتیک ایران» به اروپا معرفی کرده‌اند. تعزیه‌نامه‌های ما گرچه از نظر ادبی دارای ارزش فراوانی نیستند ولی از آنجا که تاحدی با قوانین و اصول نمایش همخوانی دارند و به خوبی معرف آثار دراماتیک ابتدایی ما به‌شمار می‌روند می‌توان به آنها نام «اولین تراژدیهای نمایشی ایران» را اطلاق کرد.

نخستین وجه مشخصه این تعزیه‌نامه‌ها، سادگی و بی‌پیرایگی در بیان و زبان است. این شعرها که اغلب به زبانی ساده و نزدیک به زبانی عامیانه دارد، عموماً در وزنهای عروضی بوده است و بحرهایی که برای آنها انتخاب شده، بحرهای کوتاه است. در متن‌های قدیمی تر گفت و گوها و همچنین روایت داستان به صورت قطعه‌هایی چند بیتی تنظیم شده که طول آنها متفاوت و بیشتر در قالب «مسمط، مثنوی، مستزاد و گاه بحر طویل» فارسی است. دوره حکومت قاجار - خصوصاً دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه - (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ ق) عصر رونق و شکوفایی نمایش‌های مذهبی به‌شمار می‌رود.

اینک برای نمونه خلاصه داستان و قسمتی از اشعار تعزیه‌نامه «امیر تیمور و والی شام» در زیر نقل می‌شود:

امیر تیمور به قصد خونخواهی حسین بن علی (ع) با سپاهیان به نجف می‌آید و سوگند یاد می‌کند تا انتقام سیدالشهدا را از مردم شام نستاند و شهر حلب را ویران نسازد آرام نگیرد. پس از ورود به کربلا و سوگند مجدد بر سر مرقد امام حسین (ع) به طرف شام حرکت می‌کند. با ورود وی به شام، والی شام برای دفع خطر، هدایای ارزشمندی برای امیر تیمور می‌فرستد. اما امیر تیمور نه تنها آنها را نمی‌پذیرد بلکه دستور می‌دهد والی شام را به چوب بزنند و زندانی کنند. شخصیت‌های این

۱ - واژه یونانی ملودرام که از دو کلمه «ملو» به معنی آواز و «درام» به معنی نمایش ساخته شده، در اصطلاح به معنی

نمایش توأم با آواز است.

تعزیه‌نامه عبارتند از: امیر تیمور، وزیر تیمور، درویش، والی شام، دو نفر وزیر والی شام، دختر والی :  
واقعه با اشعار زیر آغاز می‌شود:

امیر تیمور:

وزیر این چه خوش منزل باصفاست      که نور زمینش به بستم سیاست  
بویاش چو باغ ارم جانفراست      فنیاش چو خلد برین خوش هواست...

پس از وصف مکان و زمان، به وزیر خود دستور می‌دهد:

بگو گستراند خوان نعم      که راحت به اقبال سلطان کنم

وزیر:

ایا خادمان سفره‌ها کتید      نماید نهای حق را مزید

امیر تیمور:

نشین ای وزیر فلاتون ضمیر      غذا نوش جان کن به اذن امیر

وزیر: پس از تناول غذا و مدح شاه دوران از امیر می‌پرسد:

سبب چیست با حق مناجات تو      که حق بست ضامن به حاجات تو

امیر تیمور:

بدان ای وزیر من ای هوشمند      که این دم به اقبال و بخت بلند...  
پس از فتح بغداد ام البلاد      دهم خاک ملک حلب را به باد  
کنم کشور شام زیر و زبر      کزو غیر نامی مانند اثر...

این نمایشنامه که سراینده و تاریخ سرایش آن نامعلوم است در پنج تابلو تدوین یافته است :

تابلو اول : امیر تیمور در ایران

تابلو دوم : امیر تیمور در نجف اشرف

تابلو سوم : امیر تیمور در دشت کربلا

تابلو چهارم : امیر تیمور در حوالی شام

تابلو پنجم : امیر تیمور در مجلس والی شام

### رابطهٔ حماسه‌های ملی ما با نمایش

هم چنانکه در فصل انواع ادبی اشاره شد، ناقدان ادب، ادبیات را به چهار نوع اصلی تقسیم کرده‌اند. دربارهٔ سه نوع حماسی، غنایی و تعلیمی در همان فصل سخن گفتیم. اینک به شرح و توضیح دربارهٔ نوع نمایشی بویژه شعر نمایشی و رابطهٔ آن با حماسه‌های ملی می‌پردازیم :

اشعار نمایشی، آینهٔ تمام‌نمای عملیات و برخورد شخصیتها با یکدیگر و سرنوشت آنان است. از میان چهار نوع ادبی، دو نوع حماسی و نمایشی، ارتباط بیشتری با یکدیگر دارند چرا که نوع نمایشی (چکامهٔ درامی) همچون نوع حماسی حوادث خارجی را بیان می‌کند با این تفاوت که حوادث در نوع نمایشی، حقیقی و ظاهر و روبروی ماست. احساسات و علائق، شدیدتر و مستقیم‌ترند و منظور آن است که غم و شادی تحت عنوانی طبیعی‌تر و سریعتر ایجاد گردد. چون در حماسه‌های ملی ما، زمینه، ایده و مواد لازم نمایش موجود است و در آنها، اشخاص، حرکات، قیافه‌ها، گفت و شنودها و حوادث پشت سرهم می‌آیند و با هم در «نوشته» جلوه‌گر می‌شوند و این امکان وجود دارد که به آسانی، اشخاص از نوشته خارج گردند و در میدان عملی که برای آنان طرح شده است جان بگیرند و با همان مشخصاتی که برای حرکات، اعمال و گفتارشان ذکر شده، تجسم یافته به جلوه‌گری پردازند. بنابراین با در نظر گرفتن شرایط زمان ابداع حماسه‌ها و با توجه به ابتدایی بودن هنر و به طور کلی با حکم وجود شرایط خاص خود که در گذشته آثار حماسی نیز شیوهٔ دراماتیک داشته و واجد همان خصوصاتی بوده‌اند که امروزه در درامهای منظوم عصر خود می‌بینیم می‌توان شاهنامه و کلیهٔ حماسه‌های ملی را جزء آثار نمایشی به حساب آورد. هم از این‌روست که کسانی چون کاظم زادهٔ ایرانشهر، نمایشنامهٔ «رستم و سهراب» را براساس شاهنامهٔ فردوسی در پنج پرده تنظیم کرده و به سال ۱۳۰۱ به چاپ رسانده است. همچنین نمایشنامه‌های دیگری از این شاهکار بزرگ حماسی در دست است که از جمله می‌توان به «رزم بیژن و هومان»، «بزم بهرام‌گور» و «منیزه و بیژن» اشاره کرد.

— جنبهٔ دیگر از تلفیق شعر حماسی و نمایشی را می‌توان در پرده خوانیها و نقالیهایی که سالها



پیش اجرا می‌شد و هنوز در برخی نواحی ایران ادامه دارد، نشان داد. در قدیم، مردم در اوقات فراغت برای گذراندن وقت و سرگرم ساختن خود یا به میدانهای عمومی می‌رفتند و در آنجا به بازیهای گوناگون سرگرم می‌شدند و یا به قهوه‌خانه رفته با شنیدن اشعار شاهنامه و یا داستانهای رموز حمزه و اسکندرنامه – که هر دو گونه‌ای از آثار حماسی هستند – وقت گذرانی می‌کردند. شاهنامه‌خوان یا نقال که به نام «مرشد» معروف است، در حقیقت هنرپیشه‌ای زبردست است که با سحر کلام و حرکات موزون و هم‌آهنگ خود حضار را مسحور و شیفته خود می‌نماید. او علاوه بر علم و اطلاع از رموز کار خود که در نتیجه تجربه به دست آورده، صدایی جذاب و رسا دارد که می‌تواند در فضایی وسیع و باز مطالب خود را به تمام حضاران مجلس برساند. وجود چنین رسمی، حاکی از تلفیق آثار حماسی و نمایشی در تاریخ ادبیات ایران است.

شک نیست که نمایش قبل از هرچیز، یک واقعه نوشته شده است و اشخاص از آن جهت از نوشته خارج می‌شوند که نمایش به وجود آید.

نکته دیگری که باید گفت این است که آثار نمایشی بر دو نوع است: یکی اثری که برای بازی در صحنه (تجسم یافتن) نوشته می‌شود و دیگری نوشته‌ای است که فقط به کار قرائت می‌خورد و انسان از مزایای ادبی آن برخوردار می‌گردد. در هر حال واقعه نوشته شده یا درام، خواه برای بازی در صحنه باشد و خواه برای مطالعه، داستانی است که امکان واقعیت یافتن حوادث آن در گفتار و کردار اشخاص داستان موجود باشد و بازیگران بتوانند با حرکات و جنبشهایی به مדרکات عقلی و حسی قهرمانان واقعه، شکل و معنی بخشیده، در نتیجه مظاهر مختلف حیات را به خواننده یا تماشاگر القا کنند.

در متون ادب فارسی از گذشته و امروز، کم نیستند آثاری که استعداد به صحنه درآمدن و تجسم یافتن را به خوبی دارند. فهرستی از اسامی نمایشنامه‌هایی که اخیراً براساس آثار ادبی گذشته نوشته شده گواه این مدعا است: «الهه مصر» براساس یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی، از علی اصغر گرمسیری ۱۳۱۴/ «پیرچنگی» برگرفته از حکایات مثنوی از حسینعلی ملاح، و نیز از محسن خسروی / «چنگ رودکی» تابلو موسیقایی در دو تابلو، اثر حسینعلی ملاح، ۱۳۳۱/ «ارزم بیژن و هومان»، «بزم بهرام‌گور» و «منیزه و بیژن» برگرفته از شاهنامه فردوسی، اثر احمد بهارمست / «رستم سهراب» براساس شاهنامه فردوسی از فرهنگ ارجمند و نیز از محمدقلی مقدسی / «عتاب شیرین» براساس داستان خسرو و شیرین نظامی، از علی جلالی / «کاوه آهنگر» براساس شاهنامه فردوسی، از ابوالقاسم لاهوتی و بسیاری دیگر که ذکر همه آنها ممکن نیست.

– در شاهنامه فردوسی، داستانهایی وجود دارد که به خودی خود نوعی نمایشنامه به حساب

می‌آیند. این‌گونه نمایشنامه‌ها که سابقه‌ای طولانی در یونان باستان داشته «تراژدی» نامیده می‌شوند. «تراژدی» که امروزه آن را «غمنامه یا سوگنامه» نیز می‌خوانند، نمایشنامه‌ای است که از خوشبختی‌ها و بدبختیهای بشر حکایت می‌کند و شخصیت‌های آن هرچند نجیب زاده و از طبقه بالای اجتماع هستند و از مقام و قدرت برخوردارند اما این خصوصیت‌ها نمی‌تواند مانعی در برابر سرنوشت بدی باشد که در انتظار آنهاست. بنابراین در هر تراژدی معمولاً عامل ناگزیری وجود دارد، یعنی شخصیت تراژدی با همه برتری‌هایی که دارد قادر به جلوگیری از مصیبتی که او را به نابودی می‌کشاند نیست. از جمله نمایشنامه‌های تراژیک (غم‌آلود) شاهنامه می‌توان به داستان رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، داستان سیاوش، داستان فرود و ... اشاره کرد. اینک خلاصه و بخشهای پایانی داستان نمایشی سوگ سیاوش را می‌آوریم:

سیاوش فرزند کاوس‌شاه، شاه‌خیره‌سریانی است که پس از تولد، رستم او را به زابل برده و راه و رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم بدو می‌آموزد. پس از بازگشت، سودابه همسر کاوس‌شاه (نامادری سیاوش) به او دل می‌بندد و چون سیاوش پاکدامن و باعفت تن به گناه نمی‌سپارد، از سوی سودابه متهم به خیانت می‌شود. سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود باید از آتش بگذرد و می‌گذرد و از این آزمایش سربلند بیرون می‌آید. پس از چندی به منظور دور ماندن از وسوسه‌های سودابه و خیره‌سریهای کاوس‌شاه، داوطلب جنگ با افراسیاب تورانی می‌شود و به توران زمین می‌رود. افراسیاب به قصد صلح، گروگان‌هایی را به نزد او می‌فرستد و سیاوش صلح را می‌پذیرد. از دیگر سو کاوس‌شاه، از سیاوش می‌خواهد که گروگانها را بکشد و با افراسیاب مقابله کند. اما سیاوش به حکم انسانیت نمی‌پذیرد و به توران زمین پناهنده می‌شود. افراسیاب او را گرامی می‌دارد سیاوش در آنجا با جریره دختر پیران ویسه (وزیر خردمند افراسیاب) و فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج می‌کند. از جریره «فرود» و از فرنگیس «کیخسرو» زاده می‌شود. سیاوش در توران زمین، دو شهر گنگ دژ و سیاوشگرد را بنا می‌نهد. پس از مدتی، به تحریک گرسیوز میانه‌او و افراسیاب به تیرگی می‌گراید و سرانجام خون او در غربت و بی‌گناهی به دست «گروی زره» ریخته می‌شود. سپاهیان افراسیاب سر سیاوش را نظیر سر حضرت یحیی در تشت می‌برند و چون آن را بر زمین می‌ریزند از آن، گیاهی به نام «سیاوشان یا خون سیاوشان» می‌روید. [مردم مناطق مختلف ایران تا مدت‌ها سالمرگ سیاوش را به عزاداری می‌پرداختند و برای او مویه می‌کردند. هنوز هم در جنوب ایران آیینی به نام سوگ سیاوش یا سووشون برپا می‌شود.]

کشته شدن سیاوش به دست «گروی»

نمک کرد گریوز اندر گروی  
بیامد چو پیش سیاوش رسید  
بزد دست و آن موی شه را گرفت  
سیاوش بناید با کردگار  
یکی شاخ پیداکن از تخم من  
که خواهد از این دشمنان کین من  
جهان سر به سر زیر پای آورد  
همی شد پس پشت او پیلیم  
سیاوش بدو گفت بدرود باش  
دردی ز من سوی پیران رسان  
به پیران نه زین گونه بودم امید  
مرا گفته بود او که با صد هزار  
چو بر گرددت روز، یار توأم  
کنون پیش کریوز ایدر دوان  
نبینم همی یار با من کسی  
چو از شر و از لکتر اندر گذشت

گروی سنگم پیچید روی  
جوانمردی و شرم شد ناپدید  
بخاری کیشش به روی، ای سگفت  
که ای برتر از جای و از روزگار  
چو خورشید تابنده بر انجمن  
کند تازه در کوش آیین من  
هنرهای مردم به جای آورد  
دو دیده پر از خون دل پر زغم  
زمین تار و تو جادوان پود باش  
بگوشش که گیتی در شد به سان  
همه بند او بار شد من چو بید  
زره دار و بر گستانور سوار  
به گاه چرا مرغزار توأم  
پیاده چنین خوار و تیره روان  
که بخروشد او زار بر من بسی  
کنش ببردند بر پهن دشت





افریاب

کوس

کوریبوس

سیاوش

ز کرسیوز آن بخر آبلون	کروی زره بستد از بهر خون
پیاده همی برد مویش کشان	چو آمد بدان جایگاه نشان
که آن روز افکنده بودند تیر	سیاوش و کرسیوز شیرگیر
چو پیش نشاند فراز آمد اوی	کروی زره آن بد زشت خوی
ببخت پیل ژیان را به خاک	ز شرم آمدش زان پسبند باک
یک طشت بنهاد زرین کروی	پحمید چون کوفندانش روی
جدا کرد از سرو یمن سرش	همی رفت دشت، خون از برش
به جایی که فرموده بدشت خون	کروی زره برد و کردش گون
کیا بی بر آمد بمانک ز خون	بدانجا که آن طشت شد سرگون
کیا را دهم من کنونت نشان	که خوانی بی خون آسیاوشان
چو از سرو بن دورکشت آفتاب	سر شریار اندر آمد به خواب
یکی باد با تیره کرد سیاه	بیاید یه کرد خورشید و ماه
کسی یکدگر را ندیدند روی	گرفتند نفرین همه بر کروی
چو از شاه شد تحت شاهی تهی	مه خورشید بادامه سرو سهی ...

با همه توضیحاتی که درباره هنر نمایش در ایران و رابطه این هنر با ادبیات بیان شد، ادبیات نمایشی ما در قیاس با ادبیات نمایشی کشورهای چونیونان، روتق چندانی ندارد. با این همه، چنانچه از برخی شرایط شعر نمایشی صرف نظر کنیم و هر نوع شعری را که تصویرگر حادثه‌ای باشد از مقوله

شعر نمایشی بدانیم، در آن صورت بسیاری از داستانهای عاشقانه و حتی غیرعاشقانه ادبیات ما (مانند داستانهای نظامی گنجوی در خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و ...، داستانهای مثنوی مولوی و ...) می‌توانند در مقوله شعر نمایشی قرار گیرند و هم‌چنانکه اشاره شد، بسیاری از داستانهای شاهنامه از نمونه‌های عالی تراژدی به حساب آید.

در اواسط عصر مشروطه، کوشش میرزاده عشقی در «سه تابلوی مریم» و نمایشنامه «کفن سیاه» از اولین اقداماتی به‌شمار می‌رود که شعر فارسی را به حدود تجربه‌های بیان نمایشی نزدیک کرده است و پس از او کوششهای نیماوشیچ چه در شعر «افسانه» و چه در شعر «مرغ آمین» قدمهایی در این راه بوده است. شاید توفیق‌آمیزترین کوششها برای دست یافتن به گونه‌ای از شعر نمایشی، کوششهای مهدی اخوان ثالث (م. امید) باشد در شعرهایی از نوع «کتیبه، شهر سنگستان، مرد و مرکب» که بیشترین خصایص شعر نمایشی را دارد.

نیماوشیچ شاعر نوپرداز معاصر، در مقدمه‌ای که بر شعر نمایشی خود «افسانه» نوشته می‌گوید: «همانطور که سایر اقسام شعر، هر کدام اسمی دارند، من هم می‌توانم ساختمان «افسانه» خود را نمایش اسم گذاشته و جز این هم بدانم که شایسته اسم دیگری نبود. زیرا که به طور اساسی این ساختمانی است که با آن به خوبی می‌توان تئاتر ساخت. می‌توان اشخاص یک داستان را آزادانه به صحبت درآورد.»

همه شعر نمایشی «افسانه» که گفتگوی «عاشق و افسانه» است به جهت طولانی بودن قابل درج نیست از این رو، بندهای آغازین آن را می‌آوریم تا زمینه‌ای باشد برای آشنایی خوانندگان با شعر نمایشی امروز:

دشب تیره، دیوانه‌ای کاو

دل بزنگی گریزان سپرده

دردهی سرود خلوت نشسته

بچو ساقه‌ی گیاهی فروده

می‌کند داستانی غم‌آور

در میان بس آشفته مانده

قصه‌ی داندانش بست و دامی

وز همه گفته تا گفته مانده

از دلی رفته دارد پیامی

داستان از خیالی پریشان:

«ای دل من، دل من، دل من!»

میوا، مضطرب، قابل من!

با همه خوبی و قدر و دعوی

از تو آخر چه شد حاصل من

جز سرشکی بر رخساره‌ی غم؟

آخر ای میوا دل چه دیدی

که ره رستگاری بریدی؟

مرغ برزه دریایی که بر هر

شاخی و شاخساری پریدی

تا باندی ز بون و فاده؟

می توانستی ای دل، رسیدن

کز نخوردی فریب زمانه

آنچه دیدی، ز خود دیدی و بس

بردمی یک ره و یک بهانه

آتو- ای ست!- بامن تیزی

آبهرستی و نغماری

باه فانه کنی دوستاری

عالمی دایم ازوی گیرزد

باتو اورا بود سازکاری

بتلایی نیابد به از تو.»

افسانه: «بتلایی که مانده می او

کس دین راه لغزان ندیده

آه ادیبری است کاین قصه گویند:

از برشاخه مرغی پریده

مانده بر جای از او آشیانه

لیک این آشیانه سراسر

برکف بادا اندر آیند

ربروان اندر این راه بستند

کاندین غم به غم می سراینند

ادیکلی نیز از ربروان بود

بر در این خرابه مفاره

دین بلند آسمان و ستاره

سالها با هم افسرده بودید

وز حوادث به دل پاره پاره

او ترا بوسه می زد تو او را»

عاشق: « سالها با هم افسرده بودیم

سالها بچو و اماندگانی

لیک موجی که آشفته می رفت

بودش از تو به لب داستانی

می زدت لب، در آن موج، بخند»

افسانه: « من بر آن موج آشفته دیدم

یکه تازی سراییم»

عاشق: « اما

من سوی گفزاری رسیدم

در پیش کیوان چون مفا



بمچنان کرد با دی شوش ..

افسانه: «من در این کله از راه پنهان

نقش می بستم از او بر آبی»

عاشق: «آه! من بوسه می دادم از دور

بر رخ او به خوابی - چه خوابی!»

با چه تصویرهای فوکر!

ای فسانه، فسانه، فسانه!

ای خدمتگزار من نشانه

ای علاج دل، ای داروی درد

بهره گیریهای شبانه!

با من سوخته در چه کاری؟...

ببقل از مجموعه کامل اشعار نیا شوخ

گذشته از مطالبی که پیرامون ارتباط ادبیات فارسی با هنر نمایش مطرح شد نکته ای دیگر ناگفته ماند و آن اینکه، بر اثر شکوفایی هنرهای نمایشی در ایران، نمایشنامه ها و فیلم نامه هایی در چند دهه اخیر تدوین شده است که صبغه ادبی آنها بسیار قوی است از این گروه می توان به آثار اکبر رادی، بهرام بیضایی، علی حاتمی و ... اشاره کرد. اینک بخشی از فیلمنامه «سلام بر خورشید» را درج و توجه شما را به جنبه های ادبی و زیبایی های هنری آن جلب می کنیم:

سفالگری مهربان، شب

«خورشید کاسه می سازد و مهربان نقش او بر کوزه می زند. هر دو گویی در لباس احرامند. از

هر سوراخ ریز و درشت نوری غریب به کارگاه می‌تابد و فضایی سراسر وهم‌انگیز فراهم می‌آورد.  
مهربان: هوا مسیح نفس است و حرم در پیش است و حرامی در پس. اگر برویم بُرده‌ایم، وگر  
بخسبیم، مرده! من این را به رؤیا دیده‌ام.

خورشید: (می‌خسبد) این همه رؤیا که در بیداری می‌بینم بر من سنگین است. اکنون جز  
خواب، خیالی ندارم. پای من رهوار نیست.  
مهربان نیز بر کوزه‌ای، چنان چون نقش خویش می‌خسبد.  
درمی‌زنند.

مهربان: (از خواب می‌پرد.) کیست؟

داروغه: ما در پی یک بی‌بی جادوگر آمده‌ایم. (باز هم در را می‌کوبد.) در را بشکنید!  
خورشید از خواب گران سر برمی‌دارد. درِ دکان شکسته می‌شود و داروغه و پیرمرد وارد  
می‌شوند.

پیرمرد: (خورشید را نشان می‌دهد.) مگر رنگش، خود اوست. در روز روشن، چون شب  
سیاه بود؛ در شب سیاه، چون روز سپید است. مراقب باشید به جادو نگریزد.

داروغه: این همان شاهد بازاری است که سردار از سرای سکوت به پیاله‌فروشی برد و تا پای  
جان تحقیر کرد، که هزار فتح دیگر غرور نبخشد.

چنان است که خورشید این همه را هنوز به خواب می‌بیند می‌کوشد بیدار شود.

داروغه: (رو به پیرمرد) روزگار، شام سیاهت سپید کرد: (سکه‌ای پیش پای او می‌اندازد.) بیا  
این شام آخر را طوری به سرکن تا فردا شود. (به شحنه‌گان) آنها را ببندید و ببرید.

شحنه‌مردان از کمین به در جسته، دست خورشید و مهربان یکایکان بر کتف می‌بندند و از  
دکان می‌برند.

مهربان: (رو به پیرمرد) این دکان به رسم یادگار از من تو را باشد، تنها اسم آن به خط  
خوش‌تعویض کن بگو بر دکان نام «یهودا» نویسند.»

(سلام بر خورشید - ۶۳-۶۲)

# فصل نهم - رابطه ادبیات با هنر خوشنویسی





## رابطه ادبیات با هنر خوشنویسی

جای بحث نیست که خوشنویسی و ادبیات، هر دو به عنوان هنر، محصولاتی را به جامعه عرضه می‌کنند که پدیده‌های هنری نام دارند. این پدیده‌های هنری از خاستگاه واحد و منطبق یکسان سرچشمه می‌گیرند و اگر اختلافی هست در تجلیات بیرونی این دو هنر نهفته است یکی که ادبیات است در قالب الفاظ (به شکل شعر و نثر) خودنمایی می‌کند و آن دیگری که خوشنویسی است به صورت خطوط متنوع و متعدد ظاهر می‌شود. با این همه، هر دو، از احساس و عاطفه هنرمند سرچشمه می‌گیرند و به همین دلیل، با احساس و عاطفه مخاطب، قابل درک و دریافت هستند. پس عامل احساس و عاطفه، مهمترین عنصر و وجه اشتراک ادبیات و خوشنویسی در عرصه بیان نظری مسأله است. ادبیات و خوشنویسی، به عنوان هنر، از منطق خشک و کلیشه‌ای ریاضی‌وار پیروی نمی‌کنند. ادبیات از عواطف و اندیشه‌های متعدد و مختلف سرچشمه می‌گیرد و با سبکی که خاص هر نویسنده یا شاعر است عرضه می‌شود پس نمی‌تواند از منطق استدلالی و کلیشه‌ای پیروی کند. همچنین است خوشنویسی که اگر هنر شناخته می‌شود و اندیشه و احساسی با خود دارد طبیعی است که در چارچوبهای خشک ننگجد. از همین روست که می‌بینیم هنرمندان (در حوزه ادبیات و خوشنویسی) هر محصولی را که به بازار فرهنگ و هنر عرضه می‌کنند نسبت به محصول قبلی آنها تفاوتها دارد. تفاوتی که به نحوه اندیشیدن، چگونگی احساس و شکل و سبک کار آنها مربوط است. نکته دیگر اینکه، یک عامل دیگر مشترک مؤثر در این دو هنر وجود دارد و آن «تخیل» هنرمندانه است. این هنرمندان به اندیشه و احساس خود رنگی از تخیل می‌زنند و این «تخیل» باعث زیبایی، چشم‌نوازی و گیرایی اثر می‌گردد. ظهور مکتبهای مختلف رماتیسیم، سوررئالیسم، سمبولیسم و ... در حوزه ادبیات و نیز ظهور مکتبهای متعدد در حوزه خط و خوشنویسی دقیقاً به میزان و چگونگی بهره‌گیری این هنرمندان

از تخیل در ایجاد آثار هنری مربوط است. همچنین خطوطی چون ثلث، نسخ، نستعلیق، رفاع، شکسته و ... همگی جلوه‌هایی از تخیل آفریننده آنها را به نمایش می‌گذارند.

تا این‌جا از وجه اشتراک این دو هنر، به لحاظ تئوری صحبت کردیم. اینک برآنیم تا جلوه‌های مشترک ادبیات و خوشنویسی را در طول تاریخ به اختصار، نشان دهیم.

همه هنرمندان خوشنویس بر این عقیده اتفاق نظر دارند که یک قطعه خوب و یک مرقع ماندنی، از مجموع «خط زیبا» و «معنی پر بار» حاصل می‌شود (یعنی همان لفظ و معنایی که در ادبیات مورد نظر است) «خط زیبا» را خوشنویسان به اثر خویش می‌بخشند و «معنی پر بار» را از شاعران و نویسندگان به وام می‌گیرند. آنچه در خط مهم است و اساس کار خوشنویسی به حساب آمده است «مضمون و محتوا»ی آثار می‌باشد. خط، هر قدر هم زیبا و چشم‌نواز باشد همین که از لطف معنی و عمق اندیشه برکنار بماند بیننده عمیق را به خود جلب نخواهد کرد و اگر هم جلب نظر کند، بی‌شک کوتاه و سطحی خواهد بود. از این‌رو، «خوشنویس پیش از آنکه قلم را به قصد خوشنویسی به دست گیرد، متنی زیبا و دلنشین را می‌جوید.» و هر خوشنویس بسته به سلیقه و علاقه شخصی برای یافتن متون مورد نظر، به سراغ آثار و منابع ادبی می‌رود. اهم موضوعاتی که نظر خوشنویسان را به خود جلب کرده حکمت، اخلاق، عرفان، عشق، حماسه و ... بوده است. خوشنویسان برای یافتن مضامین مورد نظر خود، و برای آنکه بتوانند به ترکیبی عالی از لفظ و معنا دست یابند و لباسی از خط زیبا بر آنها بیوشانند، به سراغ آثار ادبی طراز اول رفته‌اند؛ آثار شاعران و نویسندگانی چون فردوسی، نظامی، عطار، سنایی، خیام، مولوی، سعدی، حافظ، خواجه کرمانی و ... مضامین حماسی و انسانی را از شاهکار حماسی فارسی «شاهنامه فردوسی» اخذ کرده‌اند. در پرداختن به موضوع عرفان، اشعار و عبارات خود را از آثار سنایی، عطار، عین‌القضاة همدانی، خواجه عبدالله انصاری، مولوی و حافظ گلچین نموده‌اند. در مقوله حکمت و اخلاق از کلیله و دمنه، مخزن الاسرار نظامی، رباعیات خیام، گلستان و بوستان سعدی، حافظ و ... شاهد آورده‌اند. بنابراین موضوعات و مباحثی که نظر خوشنویسان را به خود جلب کرده، همان موضوعاتی است که بیشتر از آن، مورد نظر شاعران و نویسندگان تیزبین قرار گرفته است. این امر، نکته‌ای را آشکار می‌سازد و آن اینک، حوزه عملکرد این دو مقوله هنری (ادبیات و خوشنویسی) یکی، و آن توجه به عواطف، احساسات و اندیشه‌های انسانی، الهی و آرمانی بشر است.

هنرمندان این دو رشته هنری، بیشتر از هر قصد و غرضی، ابتدا به ندای دل خویش پاسخ می‌گویند. چنانکه ملاحظه می‌شود با همه گسترشی که در صنعت چاپ و نشر رخ داده و فن‌آوری رایانه‌ای نرم‌افزارهایی را در اختیار ما قرار داده که به ظاهر جایگزین کار خطاطی شده است با این همه



هرگز نتوانسته است در مقام هنر خوشنویسی، اعلام موجودیت کند چرا که چنین آثاری در نهایت حالت کلیشه به خود می‌گیرند و از روح انسانی و احساسی بشری بی‌بهره می‌مانند. از این‌رو، هنوز کسانی هستند که خوشنویسی را نه به عنوان یک شغل که به عنوان هنر پیگیری می‌کنند.

با ورود دین اسلام به سرزمین پهناور ایران، بنا به دلایل اعتقادی، برخی از رشته‌های هنری نظیر پیکرتراشی و مجسمه‌سازی، رقص و موسیقی و ... روتق پیشین خود را از دست دادند و در برابر آن، هنرهای دیگری چون فلزکاری، کتیبه‌سازی، خوشنویسی و کتاب‌آرایی و ... رواج گرفت. خوشنویسان، که اینک موقعیت را مناسب می‌یافتند تمام ذوق و استعداد هنری خود را به خدمت اعتقادات و اندیشه‌های انسانی درآوردند و دست به کتابت کلام خدا و پس از آن، متون و آثاری که پیوندی عمیق با معارف الهی و انسانی داشت زدند. در این میان، پس از کلام خدا (قرآن مجید)، متون ادب فارسی (شعر و نثر) بیشترین جاذبه را برای هنرمندان خوشنویس فراهم ساخت و توجه اینان را به خود جلب کرد. این کاتبان با قلم سحرآمیز خود، دست به کار تهیه نسخه‌های خطی از روی آثار ادبی شدند. و با همین اقدام خود، نه تنها بر زیبایی و چشم‌نوازی این متون افزودند و جنبه هنری آنها را کاملتر کردند بلکه بسیاری از این آثار را از خطر نابودی حفظ کردند و در گنجینه‌های شخصی و کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ ایران و جهان جای دادند. این نسخه‌ها که با گذشت قرن‌ها، هم‌اکنون در گوشه و کنار دنیا به عنوان گوهری ارزشمند حفظ و نگهداری می‌شوند و حکایت از پیوند عمیق ادبیات و خوشنویسی دارند، از سویی میزان خدمتی را که هنر خوشنویسی به ادبیات فارسی کرده نشان می‌دهند و از سوی دیگر، از میزان ارزش و اعتباری که خوشنویسی از قِبل پرداختن به این آثار کسب کرده، سخن می‌گویند.

گفتنی است که توجه به هنر خوشنویسی در همه دوره‌های تاریخ ایران، یکسان نبوده است. این رشته از هنر نیز تحت تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعصار مختلف، اوج و فرودی داشته است. برای مثال، توجه پادشاهان گورکانی در قرنهای نهم و دهم، باعث شد که خوشنویسی و کتابت متون در این عهد، به اوج خود برسد. از این‌رو، بیشترین نسخه‌های خطی متون ادب فارسی را از این دوره به یادگار داریم.

مروری بر فهرست نسخه‌های خطی دیوانهای شاعران بزرگ فارسی و متون ادبی منشور که در هر کتابخانه‌ای موجود است، کمیّت و کیفیت توجه هنرمندان خوشنویس را به ادبیات فارسی نشان می‌دهد. در این بخش، تعدادی از آنها را به عنوان نمونه برمی‌شماریم.

— نسخه شاهنامه فردوسی به کتابت شاه محمد مشهدی (اواخر قرن دهم هجری)

— نسخه خطی کلیله و دمنه بهرامشاهی، به کتابت سلطان محمد نور (نیمه اول قرن دهم هجری)





دیوان حافظ - رقم: علی محمد شیرازی



– نسخه خطی خمسۀ نظامی گنجوی و خمسۀ امیر خسرو دهلوی به قلم باباشاه اصفهانی (اواخر قرن دهم هجری)

– نسخه خطی مناجات نامۀ خواجه عبدالله انصاری به کتابت سلطانی مشهدی (اوایل قرن دهم هجری)

– نسخه خطی گلستان و بوستان سعدی، به کتابت میرحسین حسینی مشهور به میرکلنگی (اواخر قرن دهم هجری)

– نسخه خطی کامل شش دفتر مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی با قلم نستعلیق و کتابت اظهر تبریزی (اوایل قرن نهم هجری)

– نسخه خطی دیوان حافظ به کتابت میرحسین حسینی مشهور به میرکلنگی (اواخر قرن دهم هجری)

میزان توجه خوشنویسان به آثار برجستۀ ادب فارسی به حدی است که گاه از متنی واحد، نسخه‌های متعددی به کتابت افراد مختلف فراهم گردیده است. در حقیقت، این متون زمینه مناسبی برای طبع آزمایی خوشنویسان فراهم ساخته است.

تعداد نسخه‌های خطی موجود، به قدری زیاد است که گاه شمارش نسخه‌های خطی یک اثر ادبی دشوار می‌نماید. امروزه در همه کتابخانه‌های بزرگ و معتبر، مکانی برای حفظ و نگهداری نسخه‌های خطی وجود دارد و با نهایت دقت از آنها مراقبت به عمل می‌آید. همچنین برای سهولت دستیابی پژوهشگران و محققان، کتابهای راهنمای نسخه‌های خطی یا «فهرست نسخه‌های خطی» تهیه و تدوین شده است و نیز، برای جلوگیری از نابودی این نسخه‌ها و سهولت دسترسی بدانها، میکروفیلمی‌هایی از آنها فراهم شده که نسخه‌هایی از آنها در اختیار محققان قرار می‌گیرد.

تصویر صفحه ۱۷۰ که نمونه‌ای از نسخه‌های خطی را به نمایش گذاشته است جلوه‌هایی از درهم تنیدگی و تلفیق دو هنر ادبیات و خوشنویسی را نشان می‌دهد: امروزه نیز کم نیستند کسانی که با خطوط دلنشین خود، برخی آثار ادبی را به شکلی نفیس کتابت می‌کنند.

نکتۀ دیگری که درباره رابطه این دو رشته هنری می‌توان گفت اینکه در تاریخ این هنرها به اشخاصی برمی‌خوریم که هم به زیور هنر شاعری و نویسندگی آراسته بوده‌اند و هم دستی در خوشنویسی داشته‌اند. تعداد این نویسندگان و شاعران خوشنویس و یا خوشنویسان شاعر و نویسنده اندک نیست. هنوز در گنجینه‌ها می‌توان نسخه‌هایی از آثار ادبی را یافت که به دست توانای صاحب اثر نوشته شده است و نیز در تاریخ هنر خوشنویسی، می‌توان افرادی را نام برد که از ذوق شاعری و قریحه نویسندگی



بهره‌مند بوده‌اند :

شیخ ابراهیم پسر شیخ عبدالله زاهد گیلانی از خوشنویسانی بوده که شعر فارسی و ترکی خوب می‌سروده است و دیوان شعرش که قریب سه هزار بیت دارد مدون است و یک نسخه مزین مصور ممتاز از آن در کتابخانه سلطنتی موجود می‌باشد.

ابوالقاسم شیرازی متخلص به «فرهنگ» نیز از خوشنویسان شاعریشه است. نورالدین عبدالرحمان جامی شاعر قرن نهم نیز از خوشنویسانی است که شعرش رتبه ممتازی در بین شعرای فارسی‌زبان کسب کرده است.

میرزا جلال حکیم از کاتبان خوشنویسی است که غزلیات عاشقانه او حالی دارد. خوشنویسی چون سام میرزا صفوی، هم نستعلیق خوش می‌نوشت و هم شعر می‌گفت. بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ میرزا گورکانی (فوت ۸۳۶) نیز جامع فضایل و کمالات گوناگون بوده است. وی که در خطوط متداول عصر خویش خاصه خط ثلث یگانه زمان بوده در شعر و شاعری نیز دست داشته است.

میرزا عبدالوهاب «نشاط اصفهانی» نیز در زمره خوشنویسانی است که در شاعری توانا بوده است و در دربار فتحعلی شاه تقرب و منزلتی کامل داشت. شعر او، از میان اقرائش برتری دارد. البته ذکر این نکته خالی از لطف نیست که مرتبه شاعری برخی از اینان بسیار نازل است با این همه شاعران زبردستی مثل عبدالرحمان جامی، نشاط اصفهانی و ... در بین آنها یافت می‌شود. جلوه دیگر ارتباط ادبیات و خوشنویسی را در «کتاب آرای» می‌توان نشان داد. نقاشانی که خوشنویس هم بوده‌اند و یا خوشنویسانی که بر فنون نقاشی نیز تسلط داشته‌اند، آثار ادبی را جلوه‌گاه تلفیق هنرهای خود قرار داده و با ترکیب نقاشی و خوشنویسی دست به آرایش و تزیین این آثار زده‌اند. از این رو می‌بینیم داستانهایی از شاهنامه فردوسی، حکایات کلیله و دمنه، داستانهای خسرو و شیرین، هفت پیکر و لیلی و مجنون نظامی، حکایات گلستان و بوستان سعدی و بسیاری آثار دیگر، دستمایه کار این هنرمندان قرار گرفته است. در این آثار نیز ما می‌توانیم تلفیق سه هنر ادبیات، خوشنویسی و نقاشی را یکجا مشاهده کنیم. اینک نمونه‌هایی از این آثار :

سیاه مشق و رقعه نویسی، دو جلوه دیگر از رابطه ادبیات و خوشنویسی است. بسیار بوده و هستند خوشنویسانی که با ابیات و عبارات شاعرانه پر بار، مشق می‌کنند. این سیاه‌مشقها که مرتبه نخست تمرین و ممارستی در خوشنویسی به شمار می‌رود به لحاظ زیبایی و هنرنمایی نیز جالب و چشم‌نوازند. همچنین رقعه‌نویسیهای هنرمندان که با خطوط متنوع و دلنشین نوشته می‌شود همگی الهام گرفته از ادبیات هستند. بسیاری از رباعیات خیام، مولانا و عطار، دوبیتیهای باباطاهر و ابن‌بمین،

قطعات و تمثیلات کوتاه مثنوی، بوستان سعدی، پروین اعتصامی و شاعرانی از این دست، زمینه‌ساز چنین هنرنمایی‌هایی است. اینک قطعاتی از سیاه‌مشق‌ها و مرقع‌های هنرمندان خوشنویس دیروز و امروز:



جلیل رسولی  
سیاه مشق نستعلیق

حاصل سخن و کلام آخر اینکه، پیشینیان ما همیشه به ادبیات فارسی، به چشم «هنرِ مادر» نگریسته و پروانه‌وار بر گردش حلقه زده و از پرتو افشانیهای آن راه خود را یافته‌اند. پس می‌توان گفت هنرهایی چون خوشنویسی، کتاب‌آرایی، تذهیب و ... موجودیت خود را مدیون ادبیات هستند و درونمایه و بخش عمده‌ای از شکل بیرونی خود را از آن دریافت می‌کنند. بر این سخن، می‌توان این دلیل را اقامه کرد که چنانچه خیل کثیر آثار هنری و ادبی را از دایره این هنرها، خارج کنیم، بی‌شک چیزی که بتوان اعتماد و توجه بسیار کرد، باقی نخواهد ماند.

## فهرست منابع

- ادبیات چیست؟ ژان پل سارتر، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، کتاب زمان، چاپ اول  
ادبیات چیست؟ جان بورجس ویلسون، ترجمه پرویز پویان  
ادبیات نمایشی در ایران، جمشید ملک پور (جلد اول)، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۳  
آرایه‌های ادبی، روح‌الله هادی، انتشارات شرکت چاپ و نشر ایران (کتاب درسی)، ۱۳۷۴  
از این اوستا، مهدی اخوان ثالث، انتشارات مروارید، چاپ ششم، ۱۳۶۲  
اسرارالتوحید، محمدبن منور، تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه،  
چاپ سوم، ۱۳۷۱  
انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، حسین رزمجو، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ  
اول، ۱۳۷۰  
آیین نگارش، احمد سمیعی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰  
آیدا در آینه، الف. بامداد، انتشارات نیل، سال ۱۳۴۳  
آینه‌ای برای صداها، (مجموعه اشعار)، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ  
اول، ۱۳۷۶  
بدیع، سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۰  
بنیاد نمایش در ایران، ابوالقاسم جنتی عطایی، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ سوم، ۱۳۵۶  
بوستان سعدی، به تصحیح و تعلیق غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳  
خوش‌نویسان (احوال و آثار)، مهدی بیانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۵  
ترجمه زخم، احمد عزیزی، انتشارات روزنه، چاپ دوم، ۱۳۷۵  
در قلمرو آموزش زبان و ادب فارسی (مجموعه مقالات) به کوشش حسن ذوالفقاری، اداره کل  
چاپ و توزیع کتابهای درسی، چاپ اول، ۱۳۷۶  
دیوان پروین اعتصامی، به کوشش منوچهر مظفریان، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲  
دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، انتشارات زوآر،  
دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح و تعلیق محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوآر، چاپ دوم،  
۱۳۴۱  
سیاه‌مشق، ه. ا. سایه، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۴  
شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ



اول، ۱۳۶۶

شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، با مقدمه محمدامین ریاحی، انتشارات سخن، چاپ

اول، ۱۳۶۷

صورخیال در شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶  
غزلیات شمس، مولانا جلال‌الدین، به تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات  
کتابهای جیبی، چاپ پنجم، ۱۳۶۳

فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، محمد جعفر یاحقی، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۵  
فرهنگ اصطلاحات ادبی، سیما داد، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۵

کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۸  
کلیات دیوان شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، نشر راد، چاپ اول، ۱۳۷۵  
کلیله و دمنه، نصرالله منشی، به تصحیح و تعلیق مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران،

چاپ ششم، ۱۳۶۱

گلستان سعدی، به تصحیح و تعلیق غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم،

۱۳۷۴

مبانی فلسفه هنر، آن شپرد، ترجمه علی رامین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵  
مثنوی مولوی، به تصحیح رینولد الن نیکلسون،

مجله رشد ادب فارسی، (مقاله انواع ادبی در شعر فارسی)، آموزش و پرورش، شماره‌های ۳۲

و ۳۳

مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۵

مفلس کیمیا فروش، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۲

موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸

نظریه ادبیات، رنه‌ولک و آوستن وارن، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و

فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۳

واژه‌نامه هنر شاعری، میمنت میرصادقی، کتاب مهناز، چاپ اول، ۱۳۷۳

هشت کتاب، سهراب سپهری، کتابخانه طهوری، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۲

همگامی نقاشی با ادبیات در ایران، م. م. اشرفی، ترجمه ر. پاکباز، چاپ اول، ۱۳۶۷

هنر چیست؟ لئون تولستوی، ترجمه کاوه دهگان مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم،

۱۳۷۶

